

مرگ رفسنجانی و اختلاف ناشی از آن درون رژیم

از ابتدای شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی سه تن در رهبری آن بودند که شامل بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی می‌شد. این سه تن در تصاحب قدرت، بعد از انقلاب و رساندن خمینی به مقام رهبری نقش اساسی و تعیین‌کننده داشتند. رفسنجانی از این موضع قدرت، برای چنگ انداختن به سایر ارگان‌های قدرت رژیم نیز استفاده کرد. از جمله رئیس «شورای مصلحت» رژیم و ریاست جمهوری. هر یک از این مقام‌ها دست او را در دخالت در «مصلحت» رژیم باز نمود و در نتیجه، رفسنجانی در مراحل و ابعاد وسیعی در پیاده کردن قوانین جزایی اسلامی که منجر به کشته شدن و اعدام هزاران نفر از سال ۱۳۶۰ تا پایان ریاست جمهوری اش در سال ۱۳۷۶ شد، دخالت داشت. رفسنجانی در طی مبارزات ۱۳۸۸ به جبهه‌ی اصلاح‌طلبان پیوست. به این ترتیب جناح‌های قدرتمند رژیم شامل رفسنجانی، خامنه‌ای و سپاه پاسداران گردید. رفسنجانی (به تبعیت از خط اصلاح‌طلبان و در همکاری با سازمان «سیا»ی آمریکا) خواهان متعادل کردن روابط ایران با کشورهای امپریالیستی و در واقع بازگشت به زمان شاه بود. خامنه‌ای (به تبعیت از خط رهبری) اصولگرا (اقتداگرا) و خواهان حفظ و رعایت قوانین اسلامی و سرکوب مخالفان از هر رده‌ای در داخل بوده، در حالی که سازش با امپریالیسم

را پشت پرده انجام داده و در ظاهر هنوز شعار «مرگ بر آمریکا» را به کار می برد. سپاه پاسداران که یکی از بزرگ ترین سرمایه داران منطقه خاورمیانه است، خواهان سرکوب نیروهای مترقی درونی برای ایجاد خفقان شدید است تا نه تنها در ایران با سلطه بر تمام مراکز اقتصادی، مردم را بچاپد، بلکه با افزایش نیروهای جنگی و ارتش بتواند در جنگ افروزی های امپریالیستی در منطقه دخالت کرده تا بار وزنه و موقعیت خود را در منطقه بالا ببرد.

در ادامه موضوع مرگ رفسنجانی اما، باید این مسئله برای تمام کارگران پیشرو و نیروهای انقلابی روشن باشد که هاشمی رفسنجانی نه در زمانی که اصولگرا بود، مدافع راه افشار زحمتکش و فقیر جامعه بود و نه زمانی که به اصلاح طلبان پیوست. لذا از دید نیروهای انقلابی سوسیالیست/کمونیست این شخص جز یک جانی و خیانتکار به انقلاب ۵۷ چیز بیش تری نبود.

امروز دیکتاتوری، اختناق، خشونت، دستگیری ها، زندان ها و اعدام ها توسط اصولگرایان بر هیچ کس پنهان نیست. اما همزمان حضور و وجود اصلاح طلبان در این وضعیت تغییری نیافریده است به این دلیل که هدفی جز مردم فریبی نداشته و واقعاً خواهان اصلاحات نبوده و نمی توانند که باشند، بلکه به این دلیل اصلاح طلب شده اند که مردم را با عوامفریبی در صحنه نگه داشته، تا تحت تأثیر الترنتاتیو یا اپوزیسیون خارج از کشور قرار نگیرند. نمونه بسیار قدرتمند آنان حکومت کنونی روحانی است. روحانی با انواع و اقسام قول های آن چنانی به ریاست جمهوری رسید، اما در همان چند ماه اول ریاست جمهوری او حدود ۶۰۰ نفر در سطح زندان های کشور اعدام شدند و این اعدام ها تا کنون به هزاران نفر رسیده و همچنان ادامه دارد. ناگفته نماند

که تمام کسانی که از درون پایه های رژیم به ریاست جمهوری ایران بعد از انقلاب رسیده اند، جملگی دستشان به خون مردم بی گناه آلوده بوده و هست و سیاست آن ها نسبت به طبقه ی تحت ستم ایران یکسان بوده و تعلقات جناحی آن ها فرقی در اصل سیاست ستمگرانه آن ها نداشته است. در نتیجه هرگز فرقی نکرده و نخواهد کرد که چه شخصی از درون این نظام به حکومت برسد، زیرا در مقطع کنونی در نظام سرمایه داری جهانی «اصلاح طلب» و «اصلاح طلبی» واژه هایی بی معنا است و در واقع همه ی جناح های بورژوازی در نهایت برابر طبقه ی کارگر و اقشار زحمتکش تحت ستم در یک جبهه ی واحد قرار می گیرند.

تجربه تاریخی دموکرات ها، سوسیال دموکرات ها، میانه روها و نهایتاً توده ای ها و اکثریتی ها ثابت کرده که این بخش از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه تنها برای مقابله با اقشار قدرتمندتر بورژوازی به طبقه ی کارگر و اقشار میانه و تحتانی خرده بورژوازی پناه می آورد، زیرا به حمایت آنان نیاز دارند تا به مقاصد سیاسی خود دست یابند. لذا هیچ یک از جناح های اصلاح طلب، نه مدافع مبارزات اقشار تحت ستم جامعه علیه بورژوازی حاکم است و نه اصلاً به آن اعتقادی دارد. بازی های سیاسی آن ها (مثلاً در دوران انتخابات و یا اکنون جنگ قدرت) تنها برای کسب قدرت هر چه بیش تر یک جریان بورژوا علیه بقیه جناح های موجود در حاکمیت است و طبقه ی کارگر و اقشار تحت ستم در کسب این قدرت هیچ سهمی ندارند.

در طول این هفته بحث های زیادی ارائه شده، مبنی بر این که مرگ هاشمی رفسنجانی شکاف قابل ملاحظه ای را در قدرت بورژوازی ایران ایجاد نموده است و این که از این فرصت چگونه باید استفاده کرد. به عقیده ما، این بحث

کاملاً درست است که از ضعف‌ها و شکاف‌هایی که درون طبقه‌ی حاکم و به ویژه مراکز قدرت ایجاد می‌شود باید به نفع جنبش توده‌ای زحمتکشان و ستمدیدگان به رهبری طبقه‌ی کارگر استفاده نمود. اما آن چه را که نباید از نظر دور داشت، همانا داشتن سازماندهی و رهبری انقلابی طبقه‌ی کارگر پیش از وقوع این شرایط است. واضح است که مردمی که تحت شرایط دیکتاتوری و اختناق زندگی می‌کنند، هر گاه شرایط مناسبی پیش بیاید، بیرون ریخته و اعتراض، راهپیمایی و حتی اعتصاب می‌کنند و این امر طبیعی است. اما آن نکته اساسی مورد نظر ما حضور و اعتراضات خود به خودی مردم نیست. نکته اساسی مورد نظر در این بحث حضور و دخالت نیروهای پیشروی کارگری و انقلابی در این حرکت‌های خودجوش و نیز دعوت آنان از بقیه‌ی اقدار تحت ستم در شرکت در این حرکت‌های خودجوش و سازمان نیافته است.

به عقیده ما، نیروهای انقلابی و پیشروی کارگری پیش از هر فراخوانی برای شرکت در هر حرکتی باید اول برنامه، سازماندهی و تشکیلات داشته باشند، سپس در هر مقطعی که اختلافات بین جناح‌های درون رژیم بالا می‌گیرد، اقدامات مناسب را پیاده نمایند. در غیر این صورت خود و سایر اعضای خود و نیز مردمی را که دعوت به یک حرکت می‌کنند را با انواع خطرات جانی و نهایتاً دستگیری روبرو می‌کنند. هدف از سازماندهی و داشتن تشکیلات حزبی انقلابی دقیقاً رعایت دو اصل مهم است: یکی، مبارزه با سازماندهی و برنامه تا تشکیلات و هواداران را در مقابل حملات رژیم تا حد امکان محفوظ داشته و در پی هر حرکتی قدمی به جلو برداشته شود؛ دیگری، داشتن استراتژی نهایی. یعنی اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی و هدف برچیدن

کل نظام سرمایه داری است. در غیر این صورت، در پی هر انقلابی اگر برنامه برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مد نظر نباشد، امپریالیزم و بورژوازی داخلی با ترفندهای محاسبه شده به هر صورت ممکن انقلاب را به شکست خواهند کشاند و همین عوامل اصلاح طلب را در ابتدا به مسند قدرت قرار می دهند تا تدریجاً دیکتاتوری بورژوایی و اختناق و کشتار را بار دیگر به جامعه تحمیل نمایند.

ما اگر چه از هر گونه مبارزه و حقوق دموکراتیکی حمایت می کنیم، اما معتقدیم که از آن جایی که بورژوازی داخلی با حمایت کشورهای امپریالیستی به تمام ابزار سنگین و سبک و رسانه های خبری گوناگون مسلح بوده و کاملاً سازماندهی شده و برنامه ریزی شده عمل می کند، ما نیز در مقابله با این سیستم باید از یک برنامه و تشکیلات سازماندهی شده برخوردار باشیم که به ویژه بتواند از حمایت تشکیلات مشابه در سطح بین المللی برخوردار گردد. زیرا سرمایه داری امروز در سطح نوینی، یعنی سطح جهانی یا گلوبالیزه شده عمل می کند و مبارزه با آن نیز نیاز به دفاع و حمایت بین المللی دارد. در چنین شرایطی است که استفاده از ضعف های درونی و ساختاری یک رژیم سرمایه داری و نیز شکاف هایی که بر اثر اختلافات بین جناح های آن ها رخ می دهد، می تواند به نفع مبارزات انقلابیون تمام شده و ما را به انقلاب سوسیالیستی قدمی نزدیک تر کند.

لنین در این زمینه در کتاب «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» می گوید: «قبول نبرد در هنگامی که این امر مسلماً به سود دشمن تمام خواهد شد نه به سود ما در حکم جنایت است.»

نیروهای انقلابی کارگری و متحدانشان حتماً متوجه این نکته هستند که در آینده نزدیک با رفتن خامنه ای، عناصر نسل جدیدتر از درون این رژیم که نقداً هم در مراکز کلید قدرت نشسته اند، مدعی قدرت خواهند شد که با حمایت اصلاح طلبان یا بدون حمایت آنان، باقی مانده ی منابع و ثروت ایران را با سرعت هر چه بیش تر به تاراج برده و یا در مشارکت با کشورهای امپریالیستی به فنا خواهند سپرد. این البته تنها سیاست آینده رژیم نخواهد بود، بلکه طرحی است که کشورهای امپریالیستی در منطقه پیدا کرده و احتمال ادامه آن نیز زیاد است. خصوصی سازی سیاستی است که امپریالیزم در سطح جهانی دارد اعمال می کند و در ایران هم نتایج بخش هایی که نقداً خصوصی شده بر افشار کارگری و زحمتکش ایران تأثیرات بسیار شوم خود را به همراه داشته است.

در شرایط کنونی کلیه نیروهای متعهد به انقلاب سوسیالیستی در میان پیشروی کارگری و متحدان آن نیاز به تشکیلات انقلابی و سازماندهی حول یک برنامه انقلابی دارند تا با حادث شدن شرایط اقتصادی و اجتماعی در آینده بتوانند اقدام به مبارزه نمایند. در این راستا، اشتباهاتی که باید قطعاً از آن دوری نمود، حمایت از یک جناح درون رژیم علیه دیگری، امید بستن به اصلاح طلبان در دفاع و برآورده کردن مطالبات دموکراتیک و یا حتی اصلاحاتی در عمل، ساده انگاری حضور و نقش عوامل توده ای و اکثریتی رژیم درون تشکیلات انقلابی است.

زمانی که جناحی از حاکمیت (مثلاً اصلاح طلبان) علیه جناح دیگر (مثلاً اصولگرایان) دست به اعتراض می زند، تشکیلات انقلابی و با برنامه از این فرصت برای مطرح کردن مطالبات متناسب با موقعیت سیاسی روز می تواند

استفاده کند و شعارهای خود را مطرح نماید. تروتسکی در «برنامه انتقالی» دقیقاً پیشبرد قدم به قدم در تعیین شعارها را مطرح می کرده و می گوید:

«وظیفه ی استراتژیکی مرحله ی بعدی یعنی مرحله ی پیش از انقلابی سرشار از تهییج، تبلیغ و سازماندهی- عبارت است از غلبه بر تضاد موجود بین رسیدگی شرایط عینی انقلابی و عدم بلوغ پرولتاریا و پیشتاز آن (آشفستگی و نومیدی نسل قبلی و بی تجربگی نسل جوان تر). لازم است که در جریان مبارزه ی روزانه به توده ها کمک شود تا آنان بین درخواست های کنونی از یک سو و برنامه ی سوسیالیستی انقلاب از سویی دیگر، پلی ایجاد کنند. این پل باید شامل یک سلسله درخواست های انتقالی باشد؛ درخواست هایی که از شرایط امروز و از آگاهی امروزیین قشرهای وسیع طبقه ی کارگر سرچشمه گرفته باشد و بدون تزلزل به نتیجه ی غایی منجر شود: تسخیر قدرت به وسیله ی پرولتاریا.

«سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه داری پیشرفته عمل می کرد، برنامه ی خود را به دو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه ی حداقل که خود را به ایجاد اصلاحات در چهارچوب جامعه ی بورژوازی محدود می کرد و دیگری برنامه حداکثر که در آینده ی نامعلوم جایگزین شدن سرمایه داری به وسیله ی سوسیالیزم را نوید میداد. بین برنامه ی حداقل و برنامه ی حداکثر پلی وجود نداشت. چرا که واژه ی سوسیالیزم را فقط به عنوان یک باد در غیب بلغور می کرد. کمینترن عزم جزم کرده است که در عصر سرمایه داری در حال زوال، راه سوسیال دموکراسی را تعقیب کند: یعنی در زمانی که به طور کلی دیگر نمی توان مقوله ی اصلاحات منظم اجتماعی و حرف و سخن بالا بردن منظم سطح

زندگی توده ها را پیش کشید؛ موقعی که هر گونه تقاضای جدی پرولتاریا و حتی هر گونه تقاضای جدی خرده بورژوازی به ناچار از آن سوی محدوده ی روابط مالکیت سرمایه داری و دولت بورژوایی سر درمی آورد.

«وظیفه ی استراتژیکی بین الملل چهارم نه اصلاح کردن سرمایه داری، بلکه سرنگون کردن آن است. هدف سیاسی آن تسخیر قدرت به وسیله ی پرولتاریا به منظور سلب مالکیت از بورژوازی است.» (۳- برنامه ی حداقل و برنامه ی انتقالی)

در این مقطع از حیات سرمایه داری جهانی -نئولیبرالیسم- بورژوازی دموکرات، سوسیال دموکرات یا اصلاح طلب دیگر معنا و مفهومی ندارد. بورژوازی های میانه رو که در گذشته خود را نماینده ی طبقه ی کارگر معرفی می کردند، تحت فشار انباشت سرمایه های مالی کلان و سیاست های سرمایه داران کلان جهانی (در رابطه با بانک جهانی و بازار جهانی، اسلحه سازی آمریکا، شرکت های نفتی جهانی و نظیر این ها) برای انباشت بیش تر سرمایه مالی در آینده، فرصت اصلاحات را از جناح اصلاح طلب ربنوده اند. جناح اصلاح طلب (مانند حزب دموکرات در آمریکا و احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و اصلاح طلبان در ایران) اگر می خواهند که از معرکه عقب نمانند، مجبورند که از سیاست های گذشته خود دست بشویند (همان طوری که در گذشته هم همین کار را کرده اند و در برابر بورژوازی در قدرت کوتاه آمده و به طبقه ی کارگر و اقشار فقیر و زحمتکش خیانت کرده اند. تاریخ ۳۸ سال گذشته ایران یعنی از انقلاب ۵۷ تا به امروز اثبات می کند که اصلاحات (از طریق بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی) بی اصلاحات!

و برای اصلاحات واقعی باید انقلاب سوسیالیستی انجام بگیرد و حکومت کارگری شورایی با سلب مالکیت از سرمایه داران بزرگ و تحت حاکمیت اکثریت جامعه «یعنی کارگران و زحمتکشان مسلح» اصلاحات واقعی را شروع کند.

در آخر مهم‌ترین و اساسی‌ترین نکته‌ای که به یک برنامه‌ی انقلابی می‌تواند توان ببخشد، پاک نگاه داشتن یک تشکیلات انقلابی از عناصر نفوذی است. خیانت حزب توده و اکثریتی‌ها در انقلاب ۵۷ و همکاری آن‌ها با رژیم برای به دام انداختن نیروهای مترقی و انقلابی تا امروز همچنان ادامه دارد. این عناصر خانن، با قبول برنامه انقلابی و حتی دفاع از آن وارد تشکیلات شده و با تهدید و تحت فشار قرار دادن رهبری تشکیلات، یک تشکیلات انقلابی را از درون فاسد کرده و به انحراف عمیقی می‌کشند که جبران ناپذیر است. نیروهای انقلابی و پیشروی کارگری درون یک تشکیلات انقلابی باید همواره در فعالیت‌های خود رعایت کامل اصول مخفی‌کاری را بنمایند، تا لو نرفته و یا شناخته نشوند تا اساس تشکیلات تا حد ممکن از آسیب‌خانی و بورژوازی در امان باقی بماند.

یکی از اصول اساسی یک برنامه انقلابی، طرح مبارزه‌ی اصولی با بوروکراسی می‌باشد. وجود چنین طرحی در برنامه‌ی انقلابی باعث بردن این بحث به درون طبقه‌ی کارگر شده و نیاز مبارزه با خائنین، نفوذی‌ها، رفورمیست‌ها و تمام بوروکرات‌ها را ضروری می‌گرداند. نمونه‌های زنده‌ی آن «بین الملل سوم» و «بین الملل چهارم» می‌باشد.

ناگفته نماند که بحث مبارزه با بوروکراسی را نمی‌توان تنها به زمان تشکیل حزب پیشروی انقلابی سپرد، بلکه تمام نیروهای انقلابی درون احزاب

و سازمان های مدعی سوسیالیزم/کمونیزم امروز، وظیفه دارند تا با بوروکراسی درون تشکیلات خود مبارزه کنند. رهبری هر تشکیلاتی که مستقیم یا غیرمستقیم با این مبارزه مخالفت نماید، ماهیت سازشکار و خیانت آمیز خود را نمایان می سازد.

در این رابطه نیز تروتسکی در «برنامه انتقالی» چنین می گوید:

«عالی ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه ی آن شیوه هائی خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد به وجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه هائی غیرمجاز هستند که در ستمزدگان نسبت به ستمگران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه ی عصیان و خشم را خرد کنند، و یا بجای اراده ی توده ها، اراده ی رهبران را بگذارند؛ بجای ایمان، اجبار را؛ به جای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیزم را به فحشاء می کشاند و استالینیزم - این برابر نهاد بلشویزم- هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روپرو دیدن؛ به دنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده ها حقیقت را گفتن، ولو این که این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه ی خود را بر پایه ی منطق مبارزه ی طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل- اصول بین الملل چهارم این ها هستند. این بین الملل نشان داده است که در خلاف مسیر آب می تواند شنا کند. موج تاریخی آینده آن را بر سینه ی خود بلند خواهد کرد.

«حرف و سخن هائی ازین مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیزم "بارور" نشده، زائیده ی جهل و یا ناشی از فریبکاری عمدی است. شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها "بارور" شده، بلکه حتی از شدت "باروری" و رسیدگی تا حدی رو به فساد نهاده است. بدون انقلاب سوسیالیستی، و آن هم در دوران تاریخی بعد، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه ای تهدید خواهد کرد. حالا دیگر نوبت پرولتاریا، یا بیشتر، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است. بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است.

مانع عمده ای که در راه تغییردادن وضع پیش از انقلابی به وضع انقلابی قرار دارد، خاصیت فرصت طلب رهبری پرولتاریا است: جبن خرده بورژوائی آن در برابر بورژوازی بزرگ و سازش خانمانه این رهبری با بورژوازی، حتی در زمانی که بورژوازی دارد جان به سر می شود.»

سارا قاضی- یاشار آذری

۱۵ ژانویه ۲۰۱۷

۲۶ دی ماه ۱۳۹۵

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری